

ندای اویش از هر کس دیگری گوش میدهند میبایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی وارد بیلی و غیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا مصلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضور او را در پاریس نادیده بگیریم؟ و آیا در آن زمان میتوانستیم بدانیم که او بعد از چه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شاهپور بختیار در کتاب خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم اولاً دستوری درین نبود و ثانیاً کسی نمیتوانست چنین دستوری بدهد و ثالثاً احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود بلکه ملاقات با ایشان جز کار و برنامه‌ی من بود و همه دوستان نیز از آن خبر داشتند. وقتی به پاریس رسیدم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگری با اصطلاح حزب سوسیالیست انگلستان است اعلامیه‌ای به جانبداری از شاه صادر کرده است. بنده پوشیده نمیکنم که نسبت به سوسیالیست‌های اروپا اعتقاد زیاد ندارم. آنها از روش استعماری شان هیچوقت دست بردار نبوده‌اند. سوابق بدی چه در فرانسه و چه در انگلیس از حکومت‌های سوسیالیستی و کارگری که بر سر کار آمده‌اند باقی مانده است. علاوه بر این آنها نسبت به خاورمیانه همواره سیاست‌های استعماری داشته‌اند. همین سوسیالیست‌های فرانسوی بودند که در زمان نخست وزیر کیموله آلوده به توطئه غیر انسانی کانال سوئز و حمله به مصر با همدستی اسرائیل شدند. بنابراین من همیشه تردیدی درباره اصالت انقلابی سوسیالیست‌های اروپا مخصوصاً سوسیالیست‌های کشورهای استعماری داشته و دارم به همین جهت اعلامیه‌ی نامربوط وزیر امور خارجه انگلیس را بهانه قرار دادم و همان ساعت اول که وارد منزل پاریس شدم و آقای سلامتیان و دیگران نزد من آمدند بلافاصله بی اینکه با کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی یا کسی از طرف او مراد دیده باشد از سلامتیان خواهش کردم که اعلامیه‌ی رایج به انصراف من از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها به مناسبت جانبداری وزیر خارجه انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشورهای ماتیپه کند و به جراید و وسایل ارتباط جمعی بدهد و این کار همان روز و همان ساعت اول صورت گرفت.

س - به سلامتیان گفتید؟

ج - به سلامتیان گفتم و اعلامیه راتپیه و امضای کردم و همان روز انتشار پیدا کرد.

س - آقای سلامتیان در مصاحبه‌ای که با ایشان شده است گفتند که به شما تلفن کرده

و گفته به پاریس نیائید چون اگر بیائید ناچار خواهید بود که با خمینی ملاقات کنید.

ج - هیچ چنین چیزی نیست. بهیچوجه چنین مذاکره ای باینده نکردند و چنین چیزی را بخاطر ندارم.

س - بنابراین تمام این حرفهایی که آقای دکتر بختیار در کتاب یکرنگی نوشته است درست نیست و اصلا این مسئله در شورای مرکزی جبهه ملی مطرح نشده است؟
ج - بهیچوجه.

س - آقای دکتر بختیار اینجا نوشته اند که متنی که برای شما تهیه شده بود و قرار بود در آنجا خوانده بشود بیشترش را آقای دکتر بختیار نوشته بود.

ج - مطلقاً متنی تهیه نشد و این حرفهای دکتر بختیار با واقعیت منطبق نیست روز بعد از صدور این اعلامیه بنده به ملاقات آقای خمینی رفتم و برای بار اول ایشان را در همان محل اقامتشان در حومه پاریس ملاقات کردم و روحانی بزرگ و بااهت و بی تکلفی به نظر بنده آمدند، جمعی از دوستان هم همراه من بودند. از آن جمله آقایان حاجی مانیان و حاج مهدیان تجار بازار که در این سفر همراه من از تهران آمده بودند و دکتر محمد مکرری و سلامتیان و شاید افراد دیگری هم بودند.

س - ترتیب ملاقات چطور داده شد؟

ج - تلفن کردیم و ایشان فوری وقت معین کردند و ما آنجا رفتیم. شاید یک یا دو روز بعد بود...

س - یکی دو روز بعد از ورود شما به پاریس بود؟

ج - یک یا دو روز بعد از ورود من به پاریس بود برای اینکه روز اول همان اعلامیه را صادر کردیم و بعد تلفن به دفتر آقای خمینی کردیم، و همراه آقایانی که نام بردم به آنجا رفتیم. در خدمت آقای خمینی هم افرادی بودند از جمله قطب زاده و دکتر یزدی بودند و ما داد آقای خمینی بنام...

س - اشراقی.

ج - آقای اشراقی بودند و شاید افراد دیگری هم بودند ولی این اشخاص که گفتم حتماً در آن جلسه حضور داشتند. بنده بعد از اشاره به اصول عقاید سیاسی و عدم ارتباط خود با هیچ سیاست و یا جمعیت خارجی و یا مراجع قدرت داخلی با آقای خمینی این صحبت را کردم که انقلاب ایران پیروز منداست

و ما بزودی انشاء الله به نتیجه خواهیم رسید و استدعا میکنم که شما یک

قدری مارا راهنمایی بفرمائید. ایشان جواب دادند در چه باره ای؟ گفتم مطلبی که مورد توجه هست راجع به حکومت اسلامی یا عدل اسلامی است که اغلب در نوشته ها و اعلامیه ها تان بیان میفرمائید. منظور شما چیست؟ و این حکومت اسلامی چه نوع حکومتی خواهد بود؟ آقای خمینی گفتند، منظور از حکومت اسلامی عدالتی است بر طبق روشی که بیغمبر اکرم و امیر المؤمنین علی علیه السلام عمل میکردند و میشود گفت که در زمان دو خلیفه اول هم تاحدی رعایت میشده است. من باین توضیح مختصر آقا قانع نشدم و بیان را باین صورت گشودم که هر گاه مادر دو بعد جغرافیایی و تاریخی اسلام نظر کنیم، عین عبارتی است که الان بخاطر میآورم، در بعد جغرافیایی از مراکش تا اندونزی جهان اسلام گسترده است و در این جهان حکومت‌های مختلف وجود دارند. آیا هیچ يك از این حکومت‌ها در این بعد جغرافیایی را میتوان مظهر آن حکومت اسلامی که میفرمائید دانست؟ اما در بعد تاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول یا حضرت امیر المؤمنین علی داشته اند فقط چند سالی در زمان حیات آنها بوده و بعد از آن حکومت اسلامی بصورت خلافت درآمد که در اختیار خلفای بنی امیه و بنی عباس و تحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمیکنم حکومت هیچیک از این خلفا منطبق با آن عدل اسلامی که شما میفرمائید بوده باشد. یعنی در این بعد تاریخی چهارده قرن به استثنای آن چند سال محدود صدر اسلام هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. در ایران بنا بر پیش آمدهای تاریخی مختلف و بر حسب هجوم اقوام و قبائل مختلف از سلاجقه گرفته تا مغول و صفویه و غیره حکومت‌های سلطنتی بر سر کار آمده اند. در طی این مدت طولانی در جامعه شیعه‌ی ما از زمان غیبت امام عصر علما که مراجع دینی و روحانی مردم بوده اند اصول روشنی راجع به ترتیب حکومت در غیبت امام بیان نکرده و هیچوقت دیده نشده که از طرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت در مراجع روحانی جامعه‌ی ما دیده شد در نهضت مشروطیت بود که مراجع بزرگ دینی از جمله آیت الله خراسانی و آیت الله میرزا حسین نائینی آنرا تاکید کردند. مخصوصاً آیت الله نائینی در کتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را در غیبت امام منطبق با حکومت عدل اسلامی دانست و این کتاب را الخیر آیت الله طالقانی با حواشی و توضیحات تجدید چاپ کرده است. آقای خمینی در جواب من توضیح زیادی ندادند و فقط گفتند روحانیت کارش حکومت کردن نیست، روحانی کارش موعظه و تدریس

است و کار مادر مسجد و مدرسه است. البته سیاسیونی که معتقد به اصول مذهب هستند و معتقد به اسلام هستند و اشخاصی که تحصیلات و تخصص فنی دارند باید کارهای سیاسی و اداری را در دست بگیرند و علمایه ارشاد و هدایت آنها مشغول باشند. در ضمن ایشان گفتند سابقه تاریخی نشان داده که سلطان هیچگاه تابع قانون و عدالت نمیشود و تا سلطان هست انتظار عدالت و آزادی نمیشود داشت. بنده جواب دادم که شکل و صورت ظاهری حکومتی مهم نیست و مهم محتوای آن است که باید بر طبق اصول دموکراسی و حکومت مردمی باشد. در آخر جلسه بنده به ایشان گفتم که مادر تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت‌های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند با هم دیدگر متحد کنیم. متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل بوجود نیامده است. از جمله آقای مهندس بازرگان که الان در پاریس هستند حاضر به همکاری نشده اند. از شما استدعا میکنم به راهنمایی کنید که در این باره يك همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند امروز سه شنبه است شما پنجشنبه بیاید اینجا بازرگان رفته است لندن و فردا برمیگردد. روز پنجشنبه دو نفری اینجا بیاید که من ترتیبی بین شما بدهم. روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان راملاقات کنیم، او بدیدن من نیامد و من بایکی دو نفر از همراهانم از جمله حاج مانیان بازاری به محل اقامت ایشان که در همان حومه پاریس نزدیک‌های منزل آقای خمینی بود رفتیم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند ملاقات کردیم.

س - این اولین بار بود که آقای بهشتی را امیدیدید؟

ج - خیر، قبلاً شما گفتم که مابیشتر ایشان را با جمع دیگری از روحانیون در منزل یکی از بازرگانان معروف تهران ملاقات کرده بودیم. من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت مابیان بکنند. آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت، مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرده برای روال نبود بنده نمیدانم مذاکرات با او چه بوده ولی آقای بهشتی بمن و بازرگان گفت، آقایان، شما دو نفر اگر میخواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه ی شما موافقت و همراهی داشته باشد يك اقدام مشترك بکنید. گفتم چه اقدامی؟ گفت، اعلام جمهوریت بکنید. بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری هیچوجه صلاح مبارزه مانیست و اگر چنین اقدامی بکنیم رفقای خود را در تهران دچار مزاحمتها و مخاطرات بزرگ خواهیم کرد. بعد گفتم، پس اعلام خلع سلطنت محمد رضا شاه را بکنید. گفتم ما چه صلاحیتی

برای این کار داریم . من از حرفها و اصرار او بشدت ناراحت شدم به ایشان گفتم اقا شما این حرفها را از طرف خودتان میزنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفتم، نه این نظر خودم هست، استنباط خودم هست . گفتم جناب عالی حق ندارید از طرف ایشان استنباط بکنید . آقا اینجاستند و ما هم اینجا هستیم اگر فرمایش و نظری دارند خود ایشان بفرمایند . بنده چون این جواب تندر ابایشان دادم ساکت شدم . فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی بمن بدهد به سمت تهران حرکت کرده است .

س - آقای مهندس بازرگان به تهران رفتند؟

ج - بله گفتند به تهران برگشته است و بنابراین دیگر ملاقات با او ممکن نشد . از تهران آقای دکتر بختیار بمن تلفن کرد و گفت، شما پاریس مانده اید چکار بکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شما است . اگر طیاره هم برایتان فراهم نیست طیاره مخصوص فرستاده میشود که بیاید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرد . بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم . مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و از آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبهه ملی صورت گرفته است . اینکه میگویند یا بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده ای قرار گرفته ام مطلقا کذب محض هست . غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف را قطع کردم و به او جواب منفی دادم هیچکس دیگری از پیرامونی های آقای خمینی در این باره بمن مراجعه نکرد . ولی خود من لازم میدانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم . رفقای هم که در پیرامون من بودند آنها هم این نظر را تأیید میکردند . از آن جمله يك يادو شب بعد از آن بود که مادر منزل حسین مهدوی برای شام مهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند سلامتیان، بنی صدر و دوسه نفر دیگر . دکتر مگری هم هر روز با من بود، او هم نظریه هایی تهیه میکرد . بنده هم آنها را کنار گذاشتم . شبی که منزل مهدوی بودیم و سفره روی زمین انداخته بودند بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام آرام خودم آن سه ماده را نوشتم و همانجا برای آن رفقا قرائت کردم و همه ی آنها تأیید کردند .

س - حتی حسین مهدوی؟

ج - حتی آقای حسین مهدوی، مخصوصا حسین مهدوی و بسیار هم

خوشنود شدند. یکی دونفر از رفقای دکتر سامی هم آنجا بودند و گفتند که در اینجا فقط جای دکتر سامی خالی است و قرار شد تلگراف کنند که ایشان هم بیایند.
س - از تهران؟

ج - بله از تهران. خلاصه ی سه ماده ی مذکور این بود: [۱] سلطنت کنونی به سبب تجاوز به قانون اساسی و حذف آزادیهای لازمه ی مشروطیت فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

س - آن اعلامیه هست؟

ج - بله هست. موضوع ماده دوم این بود [۲] تازمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود. قید این ماده از این جهت بود که در تهران مذاکراتی با عناصر جبهه ملی برای تشکیل حکومت ائتلافی جریان داشت. حتی بختیار هم تلفن کرده بود که بنده به آنجا بروم برای اینکه تصدی حکومت را در دست بگیرم.

باز بخاطر میآورم که مدتی قبل از این تاریخ از طرف شاه به آقای دکتر صدیقی مراجعه شده بود که تشکیل حکومت بدهد دکتر صدیقی در آن تاریخ وارد فعالیت جبهه ملی نبود ولی بنده متوجه بودم که تشکیل حکومت از طرف او با سوابقی که از سؤنیت و اصلاح ناپذیری شاه داریم فاقد تضمین است و برای مبارزه جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود میآورد بنابراین با صدور اعلامیه ای به آقای دکتر صدیقی هشدار دادم که هرگاه قبول چنین مسئولیتی بکنند انتظار همراهی و همکاری از طرف ما نداشته باشد.

س - این نامه را شما برای آقای دکتر صدیقی فرستادید؟

ج - نخیر، این جریان وقتی بود که مادر تهران بودیم.

س - وقتی برگشتید؟

ج - نخیر بنظرم قبل از آمدن من به پاریس بود.

س - چون اولین کسی را که شاه از او درخواست تشکیل حکومت کرد دکتر صدیقی بود.

ج - بله دکتر صدیقی بود و او در آن موقع در جبهه ملی مشارکت نداشت. و با سوابقی که از شاه وجود داشت اگر دکتر صدیقی میخواست همکاری ما را جلب بکند ما نمیتوانستیم حاضر به همکاری با او بشویم.

س - معذرت می‌خواهم، قبل از آمدن شما به پاریس بود که شاه از شما تقاضای حکومت کردی بعد از اینکه به ایران برگشتید؟

ج - نخیر بعد از اینکه به ایران برگشتم .

س - چون او در کتابش این تاریخ را درست نوشته است .

ج - نخیر بعد از آن بود که برگشتم . در پاریس که بودم بختیار اشاره کرد که مسائل حل شده است و منتظر شما هستند و اگر وسیله ای در اختیار ندارند هواپیمای مخصوص برای شما فرستاده میشود . ولی دعوت رسمی شاه از من بعد از آن بود که از پاریس برگشتم که بعد از توضیح خواهم داد .

س - شما آن سه ماده را توضیح می‌فرمودید . ماده دوم را هم فرمودید .

- ماده سوم [۳] این بود که : نظام مملکت ایران باید با مراجعه به آرا عمومی معلوم

بشود .

س - ولی راجع به حکومت اسلامی هم صحبت شد .

ج - در ماده دوم نوشته شده بود که جنبش ملی و اسلامی ایران با بقای وضع موجود در هیچ حکومتی شرکت نمی‌کند . در ماده سوم که نظام حکومت ایران باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی با مراجعه به آرا عمومی معین شود و هیچگونه قیدی راجع به حکومت اسلامی در آن نبود . در ذهن من این اعلامیه نه مفهوم رد سلطنت بطور مطلق داشت و نه مفهوم اعلام جمهوری . چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من مصاحبه کرد و متن آن مصاحبه الان موجود است و ما هم در اختیار داریم . در آن مصاحبه که راجع به جمهوری و سلطنت از من سؤال کردند . من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست ، محتوای حکومت برای ما مهم هست . چه بسا از جمهوریها که امروزه در دنیا وجود دارند که از هر سلطنت استبدادی مستبد تر و خشن تر هستند ، چه در آسیا و چه در آمریکا ، و چه بسا سلطنت ها که الان در کشورهای اروپایی وجود دارند و بصورت دموکراسی اداره میشوند و از هر جمهوری دموکراتیک دموکرات تر هستند . این بیانی است که بنده در بی بی سی در همان روزهای صدور اعلامیه ی سه ماده ای کرده ام .

س - معذرت می‌خواهم ، آقای نصرت اله امینی در مصاحبه شان بمن گفتند بعد از آنکه شما آن اعلامیه را امضا کردید آقای دکتر ابراهیم یزدی آنجا حضور داشتند و به شما گفتند ، آقای دکتر سنجابی مواظب باشید که حکومت اسلامی نخواهد بود . این

موضوع حقیقت دارد؟

ج - نخیر. در این موضوع آقای دکتریزدی اصلاً بابت ارتباطی پیدا نکرد.

س - ایشان در آنجا حضور نداشتند؟

ج - نخیر هیچ‌وجه.

س - پس اینهم جزو شایعات هست.

ج - بله کاملاً جزو شایعات هست. این اعلامیه رایگی از رفقای ما بنظرم آقای بنی

صدر بردند نزد آقای خمینی.

س - یعنی مصاحبه با بی بی سی را؟

ج - نخیر. آن اعلامیه سه ماده ای را. آقای خمینی خوانده و خیلی پسندیده بود روی

نوشته ی بنده در آنجایی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی

ایشان با خط خودش آن کلمه ی استقلال را هم اضافه کردند.

س - بنابراین شما در موقعی که آقای خمینی آنرا امضا کردند در آنجا حضور نداشتید؟

ج - نخیر.

س - شما فقط این را نوشتید.

ج - این را من نوشتم و خودم پیش آقای خمینی رفتم، رفقای من آنرا بردند و بایشان

اطلاع دادند.

س - شما آن شب که این را نوشتید و در منزل آقای حسین مهدوی بودید و در آنجا این

را مطرح کردید و آقایان هم توافق کردند. بعد از آن چه شد؟

ج - فردای آن روز بنظرم آقای بنی صدر آنرا نزد آقای خمینی برد زیرا او بود که برگشت

و خبر آن را بمن داد و نوشته را آورد. به آقای خمینی نشان میداد و آقای خمینی هم چنانکه

گفتم با خط خودش کلمه ی استقلال را بر آن اضافه میکند. و بعد از آن بود که مصاحبه

با بی بی سی انجام گرفت.

س - پس داستان به این شکل که شما رفتید آنجا و با آقای خمینی مذاکره کردید و به توافق

رسیدید و نشستید و نفری با همدیگر این سه ماده را نشان کردید و ایشان هم

امضا کردند و بعد ایشان دستور چاب دادند و گفتند خوب بفرمائید شما مرخص هستید اصلاً

قضیه به این ترتیب نبوده است.

ج - نخیر اینها تمام دروغ و شایعات است و حقیقت واقع همان بود که گفتم. بعد از آن

چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تمایل

امیدها و ناامیدی ها

کرده بودند که بنده را ببینند بنده به ملاقات ایشان رفتم . او اصل اعلامیه ی نوشته ی باخط مرابیش خودش نگه داشت زیرا آنرا رفقا و دوستان من قبلا پلیکپی و تکثیر کرده بودند . من از ایشان پرسیدم آقایان اعلامیه ی بنده را که شما تائید فرمودید و نزد خود نگه داشته اید آیا باید همینطور مسدود و مخفی بماند یا من میتوانم آن را منتشر و نظرم را اعلام بکنم . گفت ، نه آقایان راهمینجا در پاریس اعلام کنید ، تهران هم که رفتید اعلام کنید . بنده وقتی از پیش ایشان بیرون آمدم به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم . در آنجا جمعیتی از طلبه ها و آخوندها .

س - هواداران ایشان .

ج - و بازاری ها و غیره بودند ، آنجا در سالن نسبتا بزرگی که بود نشستیم و در حضور آن جمعیت متن اعلامیه را قرائت کردم . و همه الله اکبر گفتند و برای من دست زدند و زنده باد گفتند . رفقای که قبلا اسم بردم همراه من بودند از پله ها که پائین آمدم در داخل حیاط قطب زاده و دکتریزدی را دیدیم که در گوشه حیاط ایستاده باهم صحبت میکنند . يك مرتبه قطب زاده بصدا درآمد و گفت ، ما قبول نداریم ، ما قبول نداریم . ما با این چیزها فریب نمیخوریم . دکتر مگری پیش دوید که اورا ساکت کند . این خلاصه جریان مربوط به اعلامیه سه ماده و ترتیب نوشتن و انتشار آن در جراید و روزنامه ها بود . بعد از آن بنده دوروزی بیشتر نماندم و به ایران برگشتم . وقتی به ایران برگشتم عده ای نسبتا قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم عده ای از روزنامه نگاران خارجی و داخلی هم بودند و ما انجام میخواستند با من صحبت کنند . من به آنها گفتم مطالب ما فردا است و مصاحبه عمومی نخواهیم داشت . قصد داشتم که فردا مفهوم اعلامیه ی پاریس را روشن کنم . فردای آن روز ساعت پنج بعد از ظهر که برای مصاحبه دعوت کرده بودیم جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آن جمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند . آقای دکتر بختیار و یاد دیگری از همکاران جبهه ملی يك کلام در مخالفت با اعلامیه ی من اظهار نکرده و همه آنها در آن مصاحبه حضور داشتند . علاوه بر رفقای جبهه ملی شاید قریب صد نفر روزنامه نگاران همه ی کشورها به منزل من آمده بودند . ما منتظر ساعت پنج بودیم . چند دقیقه ای به ساعت پنج مانده سالن بالا پر از جمعیت شده بود و بنده در همین اطاق که عکسش را میبینید یعنی اطاق دفتر با داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که

باید برای خبرنگاران قرائت بکنم مینوشتم و بیش خودسئوالاتی را که آنها ممکن است بکنند و جوابهایی که ما باید بدهیم تهیه میکردیم و آماده بودیم که به اطاق بالابرویم. در این بین جمعی از افسران و مامورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در رأس آنها سپهبدی بود بنام سپهبد رحیمی لاریجانی و این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندار نظامی تهران بود. آنها آمدند و مستقیماً جویای من شدند و آنها را به زیر زمین هدایت کردند. سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغاز صحبت کرد. اعلامیه سه ماده ای پاریس را نشان داد و پرسید این اعلامیه شماست؟ گفتم بله. گفت شما آن را تأیید میکنید؟ گفتم بله. گفت، شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم. داریوش فروهر اعتراضی کرد و سپهبد به او گفت، شما هم توقیف هستید. دکتر بختیار هم همانجا با ما بود ولی با او کاری نداشتند. من و داریوش فروهر را با خود بردند. قبل از حرکت من فقط توانستم با صدای بلند از خانم بخوام که پالتو و کلاه مرا بیاورند. خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اطاق بالا به پائین ریختند و با ما که محصور در میان افسران و سربازان بودیم به سمت درآمد و پشت سر هم عکسهایی از آنوضع بر میداشتند. یکی از خبرنگاران از من در همان حالت کشان کشان پرسید آقای سنجابی معنی این کار چیست؟ گفتم از من چرامی پرسید از این تیمسار پرسید. لابد خبر دارید که این ماجرا در جراید و خبر گزاریهای جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و از طریق تلویزیون همه جریان آنرا دیدند. من و فروهر را مستقیماً به زندان بردند به زندانی ...

س - کدام زندان؟

ج - زندانی در پائین خیابان امیریه که یک قسمتی از ارتش بود ما را بردند. هر یک در سلول کوچکی که در حدود ۱۵ زرع در ۲ زرع بود و تخت باریکی داشت. ولی خوشبختانه هر دو سلول پهلوی همدیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالی وجود داشت. شب اول ارتباط ما را با اینکه دو اطاق کنار همدیگر بود قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با یکدیگر صحبت نکنیم. بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ماعده ای از زندانیان دستگاه رژیم هم هستند که حکومت از هاری آنها را بصورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک بی رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون از زندان داشتند و موقعی که راه میرفتند و با هم حرف میزدند ما از اینطرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی های

ولیان رامیشتیدیم . قریب يك هفته كمتريايشترا آنجا بودیم . يكروز آمدند و بمن خبر دادند كه به اطاق بازجویی بروم . وقتی كه رفتم دیدم سپهدنا صرمقدم رئیس سازمان امنیت آنجاست . گفت ، آقای دكتر سنجابی اینجاناراحت نیستید؟ گفتم نه . گفت من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده ام كه جای شمارا از اینجا عوض بكنیم . به داریوش فروهر هم خبر دادند و از آنجا ما را بردند به يك عمارتی در شمیران . يك عمارت بسیار مفصل و بسیار مجلل . یکی از آن عمارتهایی كه در اختیار سازمان امنیت بود . يك اطاق بنده داشتم و يك اطاق داریوش فروهر با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتكار ، ملاقات با خانواده را هم بجا اجازه دادند . و مجموعاً مدت يك ماه محترماً آنجا بودیم . خاتم و فرزندان هر چند روز يكبار دیدن ما میآمدند . دوبار یاسه بار هم دكتر بختیار آمد و از جریانات و اقداماتی كه كرده بود ما را خبر دار میساخت .

س - هنوز تا آن زمان كه میآمد آنجا هیچوقت ایرادی ایشان به آن اعلامیه ی سه ماده ای نمی گرفت؟

ج - مطلقاً و ابداً و اصلاً . بقول خودش میآمد برای اینکه راجع به اقداماتی كه باید برای ادامه مبارزه بكنند و ارتباطهایی كه بادیگران دارد جریان را به ما دونفر گزارش بدهد . مطلقاً غیر از این چیز دیگری نبود .

س - پس این مسئله اینجور كه ایشان نوشتند كه بعد از اینکه شماره گشتید شمارا مورد مواخذه قرار دادند و از شما پرسیدند كه شما حق نداشتید چنین کاری بكنید ، شما نمایندگی از طرف شورانداشتید و شما فرمودید كه من خیال كردم كه نماینده شورابودم . اینها بیچوجه صحت ندارد .

ج - تمام من البدوالی الختم به كلمه و حرف به حرف معمول و عاری از حقیقت است . مقدم هم در آنجا دویاسه بار دیدن ما آمد و از برخورد ایشان و محلی كه ما برده و پذیرایی كه میكردند پیدابود كه آنها نظر دیگری درباره ما وجهه ی ملی دارند . يكوقت حتی به من و فروهر ضمناً گفتند امیداست كه شما انشاءالله كار این مملكت را بر و ال منظم تری وارد كنید .

س - ناصر مقدم؟

ج - بلی ناصر مقدم گفت . من بایشان جواب دادم آقای مقدم ما ممكن است برای شاه بمنزله آخرین تیر تركش باشیم ، اگر این تیر درست هدف گیری نشود به هدف نمی رسد و آنوقت چاره ی دیگری باقی نمی ماند . این جمله ای بود كه من آنجا گفتم و جمله

ی معروفی است که به خاطر باقی مانده است. در همین یکماهه که مازندان بودیم خبر پیدا کردیم که عده کثیری از زندانیان سیاسی مانند آقای منتظری و غیره آزاد شده اند. آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود، جمعیت انبوهی از پائین شهر و بازار به زیارت ایشان رفته بودند. من و فرورهنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام يك راهپیمایی عمومی کرد، بنظرم اگر اشتباه نکنم برای روز تاسوعا.

س - تاسوعا و عاشورا؟

ج - بلی تاسوعا و عاشورا، به مجرد اعلام این راهپیمایی یکروز و یکروز قبل از تاسوعا ما را آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم مطبوعات و خبرنگاران خارجی بمن مراجعه کردند که شما در این راهپیمایی شرکت میکنید یا خیر؟ گفتم ما شرکت میکنیم و خبر شرکت ما در مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتش بد قره باغی که آن موقع نمیدانم چه سمتی داشت شاید رئیس ستاد بود...

س - نخیر رئیس ستاد نبود.

ج - او برای من پیام فرستاد و هشدار داد که توده ای ها قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالقانی هر دو را ترور کنند و تقصیر آن را بگردن دولت بگذارند ما از شما خواهش میکنیم که در این راهپیمایی شرکت نکنید. جواب دادم مقدر هر چه هست هست و برگشت پذیر نیست ما احتیاطاً شرکت میکنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع مشوش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند. ولی بعد متوجه میشوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم تر و وحشتناکتر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنابراین آخر سر تصمیم گرفتند که از مقابله ی با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خیابانهای فرعی و نزدیک به مسیر راهپیمایی بگذارند ولی مسیر راهپیمایی را باز بگذارند. این بود که صبح روز تاسوعا بنده با جمعی از همراهان اول وقت دم دروازه شمیران که راهپیمایی از آنجا آغاز میشد و منزل طالقانی هم آنجا بود رفتم و عده دیگری از همکاران مثل مهندس بازرگان و دیگران هم آمدند که بنده اسامی آنها هم یادم نیست ولی خود طالقانی در راهپیمایی پیاده شرکت نکرد. او را سواریك مینی بوس یا اتوموبیلی کردند، شاید هم حالت قلبی اش اجازه پیاده روی نمیداد یا احتیاط کرد، ما جلوصف افتادیم. تظاهر و اجتماعی که در آن روز تاسوعا صورت گرفت کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیاده با جمعیت رفتم. شاید بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا برسد به میدان

شهادت از جمعیت مملو بود، جمعیتی که روزنامه نگاران داخلی و خارجی آنرا در حدود یک میلیون یا متجاوز قلمداد کردند.

س - بله فیلم های آن هست .

ج - بله ، بنده فقط هدفم شرکت در این تظاهر بود ولی در روز عاشورا که با ز راهپیمایی تجدید شد بنده دیگر در آن نبودم .

س - آقای دکتر حقیقت دارد که در آن روزها در راهپیمایی ها عکس های دکتر مصدق که ظاهر میشد جماعتی بودند که عکس ها را پاره میکردند؟

ج - بله بودند، عکسهای دکتر مصدق زیاد نبود عکسهای بیشتر از خمینی بود، اندکی که از عکسهای مصدق دیده میشد بعضی ها بطور پراکنده نسبت به آن بی احترامی میکردند، یکی دیگر از تظاهراتی که در آن زمان صورت گرفت و بنده در آن شرکت کردم سه ماه قبل از این تاریخ و به مناسبت عید فطر و نماز عید فطر بود .

س - در قیطریه .

ج - بله در قیطریه بود، بنده در آن روز هم با دوستان و رفقایمان در آن اجتماع دینی شرکت کردیم و حقیقتاً باید بگویم که رفقا و دوستان بازاری و غیر بازاری مادر ترتیب و انتظامات آن روز فوق العاده کار کردند و کوششهای آنها نمایان بود، برای بنده هم یک جایی در صف جلو ترتیب داده بودند که در نماز شرکت کردم .

س - آقای دکتر، وقتی که شما دیدید عکس های دکتر مصدق را پاره میکردند شما و آقای طالقانی که خودشان عضو نهضت مقاومت و طرفدار دکتر مصدق بودند این تردید در دل شما بوجود نیامد که شما با کسانی دارید همکاری میکنید که در راه ملی شما نیستند؟

ج - عرض کنم که آقای طالقانی اولاً با ما نبود و در داخل اتوموبیل بود .

س - بنده بطور کلی میگویم .

ج - و در ثانی محققاً طالقانی هم از این عمل ناراضی و بیزار بود و آن را بیک عده ای از افراطیون و بیشتر به خرابکاران چپی نسبت میدادند، در آن موقع هنوز نهضت روحانی خصوصتی با دکتر مصدق نشان نمیداد، این را فقط کار افراد چپی و اخلا لگری های براکنده میدانستند که زیاد مورد توجه و مهم نبود، بله میگفتم که در آن روز عید فطر بنده در آن نماز شرکت کردم و بعد هم با جمعیت و در میان جمعیت مقداری پیاده روی کردم فردا بعضی از جراید تهران انتظامات آن روز را به جبهه ملی نسبت دادند .

س - تظاهرات را میفرمائید

ج - نه انتظامات نماز عید فطر را، در آن روزنامه های آنکه ما چیزی گفته باشیم و یارفقای ما خواسته باشند آنها نوشتند که جبهه ملی در ترتیب این نماز فعالیت داشته و انتظامات آنرا ترتیب داده است. آخوندها خیلی از این موضوع ناراحت بودند و یادم میآید آخوند با هنر که در آن روز بعد از نماز سخنرانی میکرد، در موعظه اش گفت، این اجتماع هیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد و صرفاً دینی است. خلاصه از این قبیل کلماتی که بوی جدایی از آن میآید، همینکه در روزنامه ها تجلیلی از کار جبهه ملی شده بود آنها شروع به ایراد و اعتراض کردند. وقتی که روزنامه ها در آن باره از من پرسیدند گفتم من که در میان جمعیت بودم جلوی روی خودم و پشت سرم و اطراف خودم را که ملاحظه میکردم میدیدم هر فردی در این موج عظیم بمنزله ی قطره ای است در دریا و ما هم در دریای جمعیت بیشمار مردم ایران بودیم و در آنجامنی وجود نداشت، هر چه بود ما بودیم. این هم یکی از آن جملات با اصطلاح تاریخی بود که من برای جلب و برای حفظ وحدت و تحیب آن آقایان گفتم.

در دیدار با پادشاه

بعد از جریان تاسوعا و عاشورا چند روزی نگذشته بود که سپهبد ناصر مقدم تلفنی بمن کرد و گفت، امشب در حدود ساعت نه منزل باشید من میام مطالب مهمی است که باید به خودتان بگویم. ایشان سر ساعت آمدند و بمن گفتند، باید شمارا خدمت اعلی حضرت ببرم. من در کتابی که اخیرا بنام شاه چاپ شده است دیدم که نوشته است در زمانی که من و فروهر در زندان بوده ایم بوسیله ناصر مقدم تقاضای ملاقات ایشان را کرده ام، هر چند این مطلب مهم نیست ولی برای بیان حقیقت بطور قاطع میگویم که من هیچوجه نه در زندان و نه بعد از اینکه از زندان بیرون آمدم کلمه ای با هیچیک از مقامات دولتی یا مقامات امنیتی درباره اینکه تقاضای ملاقاتی باشاه باشد نگفته ام. ولی البته امکان ملاقات اورا هم رد نمیکردم چون لازم بود اورا ببینم و با او صحبت بکنم. اما خدا شاهد است که مطلقا از طرف من در این باره صحبتی نشده بود.

س - آقای دکتر بختیار در صفحه ۱۵۱ کتابشان نوشته اند که مدت کوتاهی بعد از اینکه شما برگشتید، بار دیگر ضعف اخلاقی خود را نشان داد و از طریق ساواک در حضور خود من تقاضای شرف یابی کرد.

ج - الله اکبر، خدا شاهد است دروغ میگوید. دروغ مطلق. از این مجعولات در گفتار او زیاد هست. بنده حتی خبر از آن هم نداشتم تا موقعی که مقدم بمن تلفن کرد و آمد و گفت باید شمارا خدمت شاه ببرم. ما رفتیم به قصر نیاوران و در آنجا مراسم احترامی نسبت بمن بجا آوردند و از کاخ ها و عماراتی گذشتیم که خیلی مجلل بودند با تالارها و نگهبانان مفصل و از پله ها بالا رفتیم تا بالاخره وارد یک اتاق نسبتا مستطیلی

شدیم که میزی و صندلیهایی در آن وجود داشت. مقدم بمن گفت، شما اینجا بفرمائید اعلیحضرت تشریف میآورند، خودش بیرون رفت. تقریباً فاصله بعد از او در روبرو باز شد و شاه وارد شدند، بنده بلند شدم و خدمت ایشان احترام بجا آوردم. شاه نوشته اند که من دست ایشان را بوسیدم.

س - بله در کتابشان نوشته اند و بختیار هم تکرار کرده است.

ج - اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم و در موارد دیگر دستش را بوسیده ام، در موقع وزارت هم بوسیده ام.

س - در زمان دکتر مصدق؟

ج - بله در زمان دکتر مصدق بوسیدم ولی در آن روز بخصوص نه اینکه من تماشایی داشته باشم بلکه در بین ما میزی بود که شاه پشت آن نشست و اشاره هم بمن کرد که بشینم و بنده هم نشستم. دیگر امکان اینکه ایشان دستی بمن بدهد که من آنرا بوسم وجود نداشت چون شاه معمولاً با اشخاص دست میداد یعنی آن اوائلی که من دیده بودم این جور بود.

س - شاه با شما دست نداد؟

ج - نخیر او آن طرف میز نشست و بنده هم این طرف میز نشستم. بعد از آن پرسید، خوب چه باید بکنیم؟

س - ایشان اصلاً موضوع اعلامیه را مطرح کردند؟

ج - بله بطور غیر مستقیم. منتظر بود که من توضیح بدهم.

س - میخواهم از حضورتان استدعا کنم که جریان این ملاقات را بطور مشروح بیان بفرمائید.

ج - هر چه خاطر من باشد سعی میکنم بیان کنم. شاه از من سؤال کرد، خوب چه باید بکنیم؟

بنده متوجه بودم که او انتظار دارد که راجع به اقدامات ما در پاریس و اعلامیه ای که صادر شده توضیحی به ایشان بدهم. من بطور اجمال مذاکراتی که در پاریس با آقای خمینی راجع به حکومت اسلامی و مجاهدات علما و مراجع تقلید برای برقراری مشروطیت شده بود گزارش دادم و راجع به اعلامیه ی پاریس گفتم که در این اعلامیه بیان شده که نظام حکومت ایران امروزه برخلاف قانون اساسی، و اصول مشروطیت از بین

رفته و بنابراین فاقد پایگاه قانونی است و این مطلب تازه ای نیست که مایان کرده باشیم. از اول که در این مبارزات وارد شده ایم همیشه گفته ایم که شاه وقتی موضعش قانونی است که بر طبق قانون اساسی سلطنت بکند نه حکومت. و در ماده ی دوم هم برای اینکه هرابهامی وارد کرده باشیم تصریح کرده ایم تا وضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هر نوع حکومتی معذور خواهیم بود و بالاخره در ماده سوم اظهار شده که حکومت ایران و اساس حکومت باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی بوسیله ی يك رفتارندوم و با مراجعه به آرا عمومی که مرجع نهایی است معین و معلوم بشود و در این ماده ما يك نحو حکومت خاصی را تعیین نکرده ایم و بنظر بنده خود این نکته حائز اهمیت فوق العاده است زیرا که حکمیت و مرجعیت این کار به ملت واگذار شده است. من متوجه حساسیت فرصت و تکلیف ملی که بردوش داشتم بودم و مطلب را جدی تر گرفتم و گفتم اعلیحضرت در نطقی که چند روز پیش کردید به مردم گفتید که انقلاب مردم را دریافته اید و متوجه هستید که ملت در حال انقلاب است و شما انقلاب را درك فرموده اید. در يك وضع انقلابی باید چاره های انقلابی کرد. گفتند، چه باید بکنیم؟ شما بیایید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم هست انجام بدهید. بنده با توجه به خاطراتی که از ایشان داشتم و سوابقی که شاه نسبت به جبهه ملی و نسبت به مصدق داشت، حتی با نخست وزیران دیگری که خود او انتخاب کرده بود و اینکه فقط در دو یا سه ماه پیش آن جمله معروف را در يك مصاحبه مطبوعاتی راجع به جبهه ملی گفته بود که جبهه ملی، این خائنین دست نشانده سیاستهای غربی که میخواهند ایران را تسلیم کمونیست ها بکنند، و این مایه حیرت بود که پادشاهی چگونه عقده های خود را بروز میدهد و چنین مطالب متناقض و بی اساسی را بر سر هم میافند. به چه جهت ما که در تمام مدت مبارزه مان در راه استقلال طلبی و جلوگیری از مداخله خارجیان بود و از هر ارتباطی با آنها خودداری کرده ایم عامل دست بیگانه و عامل دست سیاستهای غربی شده ایم. بر فرض چنین محالی ممکن باشد غربی ها چرا باید بخواهند که مایانیم و بدستور آنها ایران را تحویل دشمن بدهیم. آخر این چه عقلی است و چه منطقی آنرا قبول دارد؟ آیا ما اینقدر زرنگ بوده ایم که توانسته ایم در آن واحد هم غرب را فریب بدهیم و از پشتیبانی آنها استفاده کنیم برای اینکه ایران را تحویل کمونیست ها بدهیم. این فقط بیانی است که از يك آدم عقده دار و کینه ای نسبت به نهضت های ملی و افراد آزادخواه بر میخیزد. در این موقعی که بنده در مقابل این مطلب

و این تکلیف قرار گرفته بودم که مسئولیت حکومت را در دست بگیرم متوجه بودم که کار اداره ی ایران با وضع انقلاب انقلاب عظیمی که در مملکت جریان دارد و با گروه های مختلفی که در حال مبارزه هستند و هر روز تظاهرات عظیم و اعتصابات عظیم صورت میگیرد و بانبرویی که روحانیت مخصوصاً شخص آیت الله خمینی پیدا کرده که هر روز در همه ی خیابانها شعار بنام ایشان میدهند و شبها بنام ایشان الله اکبر میکشند و آنکه با این نیرو يك راه ارتباط و همکاری و سازش پیدا کنیم غیر ممکن و نامقدور است. علاوه بر این با سوابقی که از شاه داشتیم با وجود حضور او هیچ اقدامی را ممکن نمیدانستم. این بود که من با ایشان گفتم بنظر بنده اولین اقدامی که در این باره باید بفرمائید این است که اعلیحضرت برای يك مدتی، بنده حتی مدت راهم معلوم نکردم و حتی اسم خانواده سلطنتی راهم نبردم، از مملکت خارج بشوید و در غیاب اعلیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل بشود، شاه گویا گفته است که من راجع به شورای هیچ صحبت نکردم، من در این باره به تفصیل صحبت کردم و گفتم که در غیاب اعلیحضرت شورایی با موافقت و همراهی و جلب نظر مقامات روحانی و از رجال ملی و مورد قبول عامه باید تشکیل بشود و بعد از آن دست به اقدامات اساسی بزنیم که اصول و خلاصه آن در آن نامه ای که چندی پیش خدمتان فرستاده شده مندرج است شاه در آن موقع بهر جهت که بود یا حالت مزاجی اش با و هنوز اجازه میداد و یا از خارج تقویت کافی میشد و یا اصلاً دعوتی که از من کرده بود صوری بود که بگویند ایشان حاضر برای قبول مسئولیت نشده است. بمن گفتم؛ نه پیشنهادهای شما هیچيك قابل قبول نیست. من از مملکت خارج نمیتوانم بشوم و نخواهم شد، اگر من از ایران بروم ارتش آرام نخواهد گرفت و تنها من میتوانم ارتش را آرام نگه بدارم و بهیچوجه ترك کشور از طرف من جایز نیست. و دیگر هم من به شوری احتیاج ندارم من خودم هر کاری لازم باشد اقدام میکنم و در موارد مختلف با افرادی که شایسته باشند و یا منفردا و یا در هیئتی برای مسائل مملکتی مشورت میکنم. بنده گفتم اختیار با اعلیحضرت است و در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود، این مذاکرات نیمساعت یا شاید کمتر طول کشید و بعد از آن بنده سکوت کردم. دوباره شاه گفت، خوب مطلب دیگری ندارید؟ به ایشان گفتم عرض بنده همین بود که گفتم و مجدداً عرض میکنم که اساس سلطنت و مملکت در خطر است.

و اختیار با خود اعلیحضرت است. بنده از پیش شاه بیرون آمدم و فردا صبح اعلامیه ای صادر کردم که شب گذشته به همراه رئیس سازمان امنیت خدمت اعلیحضرت رسیده و به ایشان عرض شده که بر طبق ماده ی ۲ اعلامیه ی پاریس جبهه ملی باقی شرایط موجود حاضر به شرکت در هیچ حکومتی نخواهد بود. اعلامیه ای مختصر و صریح که آنهم به نوبه ی خود تأثیر بسیار ناگواری در شاه داشت. مدتی از این پیش آمد گذشت در این مدت ملاقاتهایی با بنده از طرف خبرنگاری ها و نمایندگان روزنامه های خارجی که مرتب می آمدند و میرفتند، میشد. پس از چند روز، شاید بیست روز یا یک ماه بعد از آن ملاقات، يك روز دکتر بختیار به من تلفن کرد و گفت، مطلب خیلی مهمی است که باید با شما مشورت و صحبت بکنم. گفتم بسیار خوب. گفت، فردا صبح اول وقت در منزل آقای مهندس جهانگیر حق شناس هم دیگر را ببینیم که بار آقای دیگر هم مشورت کنیم. گفتم بسیار خوب. خود او به حق شناس تلفن میکند و افراد دیگری را هم که مناسب دیده بود دعوت میکند. تمام از افراد حزب ایران بودند و همه آنها الحمدالله زنده هستند، مهندس حق شناس بود، مهندس زیرك زاده بود، مهندس حسینی بود و علی اردلان در جلسه دوم بنظم عزالدین کاظمی پسر مرحوم سید باقر خان کاظمی هم بود. بختیار در حضور آن آقایان به من گفت، دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند بمن خبر دادند که خدمت اعلیحضرت برسم. از اینکه قبلا باشاه ارتباط داشته و شاه در خاطر اش می نویسد که بختیار قبلا بوسیله آموزگار با من ارتباط داشت مطلقا چیزی نگفت. علاوه ی بر آن من خود خبر داشتم که بختیار با سناتور خواجه نوری و آموزگار هم مرتبط بود ولی از این ارتباطاتی که در خارج داشته کلمه ای به میان نیاورد. فقط گفت، آمدند و مرا خدمت اعلیحضرت بردند و ایشان از من پرسیدند به چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟ دکتر بختیار در این جلسه حتی يك کلام راجع به حکومت شخص خودش نگفت. او گفت، من به ایشان گفتم شرایطی که بنده خدمتان عرض میکنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجابی خدمتان گفته است. اعلیحضرت گفتند، مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافرت من بخارج بود و من با فکریایی که کرده ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم وهم برای استراحت حاضر هستم که بخارج بروم و این محظور رفع شده است. ماهه خوشنود شدیم. من به ایشان گفتم و رفقا همه تأیید کردند که پس مشکل ما از طرف شاه رفع شده است، باید مشکل از طرف آقای

خمینی رافع بکنیم . بنظر من برای اینکار لازم هست که بلافاصله همین امروز یا فردا من یک نفر یاد و نفر از رفقای ما مثلا داریوش فروهر با وجود اینکه او در آن جلسه نبود برویم پاریس و با آقای خمینی صحبت بکنیم و موافقت ایشان را هم جلب کنیم که مواجهه با اعتراض و مخالفت روحانیون و تحریکات آنها نشویم و یک حکومت مورد قبول همه بر سر کار بیاید . علاوه بر این به ایشان گفتم شما بوسیله ی همان واسطه بخواهید که شاه مرا مثبت احضار بکند و شخصاً با من صحبت کند ایشان هم قبول کردند . در مراجعت به منزل بلافاصله به داریوش فروهر تلفن کردم و او بمنزل من آمد . قرار گذاشته بودیم که با آقای صالح هم در این موضوع مشورت بکنیم . من و فروهر بمنزل صالح رفتیم و پس از مذاکره و مشورت مصلحت دیدیم که یکی از روحانیون سرشناس هم همراه ما به پاریس بیاید . آقای صالح به آیت الله سید رضازنجانی تلفنی مذاکره کرد و او هم قبول کرد . حالاً ما انتظار داریم که شاید شب شاه را مجدداً ملاقات کنیم و فردا با آیت الله زنجانی به پاریس برویم . بعد از ظهر بود که بنده بمنزل برگشتم نزدیک به یکساعت بعد از ظهر خبرنگار روزنامه لوموند یا خبرنگار خبرگزاری فرانسه بمن تلفن کرد و پرسید آقای دکتر سنجابی این موضوع نخست وزیری آقای دکتر بختیار چیست؟ گفتم موضوع نخست وزیری ایشان در بین نیست . مذاکره ای با جبهه ی ملی شده و فعلاً هم تصمیمی بطور قطع گرفته نشده است . اگر مطلبی باشد بعداً بشما خبر میدهم . دو ساعت بعد همان شخص دوباره بمن تلفن کرد و گفت ، آقا چه میفرمائید خبر نخست وزیری بختیار منتشر شده و همه ی خبرگزاری ها نقل کرده اند . بنده فوراً تلفن به بختیار کردم و گفتم خبرگزاری فرانسه خبر از نخست وزیری شما میدهد . گفت ، خوب چه اشکالی دارد؟ گفتم اشکال مطلب بر سر این نیست که شما باشید یا نباشید - اشکال بر این است تازمانی که زمینه را فراهم نکرده ایم چنین کاری به منزله خودکشی ما خواهد بود . گفتم ، فردا صبح من بازم منزل حقی شناس میآیم و بارفقا صحبت میکنم . فردا صبح مجدداً در منزل آقای جهانگیر حقی شناس جمع شدیم و من جریان امر را مطرح کردم . بلافاصله از هر سه چهار نفر رفقایی که آنجا بودند متفقاً به ایشان حمله و اعتراض شد و او گفت ، بله من قبول مسئولیت کرده ام و اشکالی در این کار نمی بینم . مخصوصاً حقی شناس فوق العاده منظم و مستدل صحبت کرد و به او گفتم ، آقا جان اینکاری که تو میکنی نابود کردن تمام زحمات ما است ، نابود کردن تمام سابقه ی جبهه ملی است و رسوا کردن همه ی مبارزات ما . زیرا که زاده در مقابل

او بلند شد و سرپایستاد و با دست اشاره کرد و گفت اول خودت را رسوا میکنی و بعد همه ی ما را. بختیار وقتی دید همه ی رفقا که آنجا بودند بالاتفاق نظر او را رد کردند و گفتند حرفی را که شما دیروز زدید با آنچه امروز میگوئید منافات دارد عصبانی و سرخ شد و از در بیرون رفت و در راهم کوبید و گفت، من تصمیم خودم را گرفته ام و کاری است که میکنم و شما هرچه دلتان میخواهد بکنید. این بی کم و زیاد جریان واقع امر بود. آقای دکتر بختیار در کتاب خود نوشته است: من به فلان کس گفتم چون شما من ترهستید بیائید قبول کنید.

س - منظورتان کتاب یکرنگی است؟

ج - بله در همان کتاب به اصطلاح یکرنگی، یا اینکه میگوید: من روز اول درباره نخست وزیری خود صحبت کردم، این مطلقاً دروغ است و جریان واقعی همان بود که گفتم و شهود آن هم الان در ایران و شاید هم بعضی از آنها در خارج باشند و میتوانند از آنها تحقیق کنید. چون متوجه زیان و ضرر عمل دکتر بختیار برای مبارزه جبهه و مبارزه ملیون ایران بطور کلی بودم و میدیدم بلافاصله جدایی و اختلاف و افتراق بین ما و دیگر مبارزان در خواهد گرفت و آقای خمینی و همه ی روحانیون با آن مخالفت خواهند کرد و امید موفقیتی برای آن نیست شورای جبهه ملی را برای روز بعد دعوت کردیم. درست یک روز بعد در ظرف ۲۴ ساعت تمام اعضای شورای جبهه ملی به استثنای دکتر بختیار در منزل من تشکیل جلسه ی فوق العاده دادند و همه در آن شرکت داشتند. دکتر آذر بود، امیرعلایی بود، حق شناس بود، فروهر بود، حسینی بود، زیرک زاده بود، دکتر احمد مدنی بود، ابوالفضل قاسمی بود و دیگران. و به اتفاق آرا شاید منهای یک رأی حکم به اخراج ایشان دادند و طردش را بوسیله اعلام کردیم. از آن پس جریان تشکیل حکومت بختیار پیش آمد و مدعی شده بود هفت هشت یاده نفر از اعضای شورای جبهه ملی در کابینه اش وارد خواهند شد و نیز اظهار امید کرده بود که مهندس بازرگان و دوستان او با او همکاری خواهند کرد. ولی حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر همکاری با او نشد. از آن تاریخ بعد او هیچگونه ملاقاتی با رفقای جبهه ملی اش و با مانداشت تا حکومتش با آن زبونی و رسوایی ساقط شد. ولی در آن مدت با بازرگان و با بهشتی و با افراد دیگری از آنها مشغول صحبت و گفتگو و حتی حاضر شده بود که خود او به پاریس برود و با آقای خمینی مذاکره و ملاقات بکند. ظاهر اینطوریکه گفته شده است خمینی هم اول وعده ملاقاتی به او میدهند و آن زمینه را گویا آقای بازرگان و بهشتی

برای اوتیه دیده بودند. و چنانکه بخاطر داریم در ابتدای کار بختیار را وطنپرست و قابل اعتماد معرفی کرده بودند ولی بعد آقای خمینی متوجه جریان شد و حکومت بختیار را تحریم کرد و گفت . . .

س - که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید.

ج - بله که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید. دکتر بختیار در ابتدای کار امر را ساده و آسان میدید و تصور میکرد که میتواند در میان اعضا جبهه ملی و ملیون مبارز دوستان و رفقای پیدا کند و میتواند بخش بزرگی از روحانیت را هم با خودش همراه سازد. حتی اعلام داشته بود که ۹۵ درصد از روحانیون در باطن دل با او همراه هستند ولی مراجع بزرگ همه او را مردود شناختند و ادعای بی اساس او را تکذیب کردند و در روزنامه های آنوقت منعکس شد. در پی تشکیل کابینه ناقص و ناقص او در همان ایام بود که از طرف یک نفر اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد و این اولین باری بود که در تمام این مدت دو ساله ی مبارزات انقلابی ایران سفارت آمریکا میخواست با من ملاقات کند. منم وقت ملاقاتی دادم و یک نفر شب آمد و با من ملاقات کرد. اگر اشتباه نکنم او همان کسی است که این کتاب در درون انقلاب ایران. را نوشته است یعنی آقای استامپل. و اگر این تشخیص من درست باشد نکته جالبی در اینجا هست. او در کتابش شایدیش از پنجاه بار اسم از من برده ولی در فهرست اسامی آخر کتاب حتی از ذکر نام من هم خودداری کرده است. حالا بگذریم از اینکه در جاهایی هم که اسم از من برده مرا متمکن و سرمایه دار و محافظه کار معرفی کرده است. هدف از ملاقات و صحبتی که با من داشت این بود که ما زد کتر بختیار پشتیبانی و حمایت بکنیم. من به او گفتم که بختیار در این کار موفق نخواهد شد و قبول چنین مسئولیتی یک امر بسیار خطایی بوده است. اگر شما این فکر را کرده اید اشتباه بوده اگر سازمان امنیت منشأ آن بوده و به شاه معرفی کرده خطا کرده و اگر یک دولت دوست و متحد شما منشأ این فکر بوده و آنرا تلقین کرده باز اشتباه بوده است. حکومت بختیار در آرام کردن اوضاع و جلوگیری از انقلاب موفق نخواهد شد بلکه وضع را وخیم تر و بدتر خواهد کرد و انتظار این که ما بتوانیم نسبت به او همکاری و همراهی داشته و یا حتی سکوت اختیار بکنیم نداشته باشید. بنده به این ترتیب به او جواب رددادم. حالا که میگویند اسناد سفارت آمریکا تماماً منتشر شده شما میتوانید و اقعاً در این موضوع تحقیق بکنید که آیا من در تمام آمدت هیچ ارتباطی با آنها داشته ام. میخوام این نکته را هم اضافه کنم که حتی یکبار هم سالیوان را ندیدم.

بنده که در جریان مدت انقلاب و در ایران لاقلاً بعنوان شخص دوم بعد از خمینی در مبارزات شناخته شده بودم، آنها در این مقام بر نیامدند که بدانند حرف ما چیست و بررسی بکنند و حتی در مدت دو ماهی که من وزیر خارجه حکومت موقت انقلابی بودم و سمت وزارت خارجه ی من ایجاب میکرد که سفر ابدیدن من بیابند و کارهایشان را با من در میان بگذارند، در تمام آن مدت حتی یکبار هم سالیوان سفیر آمریکا ابدیدن من نیامد، گاهیگاهی که من به نخست وزیر میرفتم میدیدم که خود سالیوان یا یک نفر از نمایندگان سفارت با آقای مهندس بازرگان و امیران نظام مستقیم مشغول مذاکره و صحبت هستند، این واقعیتی است که باید در تاریخ این مسائل ضبط شود، در همین ایام که خمینی حکومت بختیار را پذیرفته و مبارزه علیه او را اعلام کرده بود سید جلال تهرانی را که به سمت رئیس شورای سلطنتی انتخاب شده بود بعنوان این عم روانه پاریس کردند که با آقای خمینی ملاقات بکند، سید جلال تهرانی را کسانی که با سوابق رجال ایران آشنایی دارند بخوبی می شناسند که با چه مرکز سیاسی و چه دولت خارجی مرتبط بوده و از چه راهی به سنای ایران وارد شده که حالا عنوان رئیس شورای سلطنت یعنی تقریباً مقام شاه را پیدا کرده و میخواهد با آقای خمینی راجع به ترتیب حکومت ایران مذاکره کند، در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای خمینی متناوباً با من ملاقات میکردند و آنها سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند، مذاکرات آنها با من بر این اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شرف تشکیل بود قبول کنم و حتی چون بر اساس مذاکرات در پاریس بر آنها معلوم شده بود که از طرف آقای خمینی و آنها بازرگان نامزد نخست وزیر حکومت موقت است به من تلویحاً پیشنهاد کردند که ریاست شورا را عهده دار بشوم .

س - شورای انقلاب؟

ج - شورای انقلاب ، و من به آنها جواب دادم چون با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم ، عضویت در آن را نمیتوانم قبول کنم ، از من پرسیدند چرا با ایجاد شوری مخالف هستم؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده ایم ، انقلاب پیش رفته و پیروز شده حالا باید يك حکومت انقلابی بر سر کار آید که بتواند با قدرت برنامه های انقلاب را عملی بکند، يك حکومت انقلابی و يك شورای انقلابی دو مؤسسه در مقابل یکدیگر میشوند و همدیگر را خنثی میکنند، یا شوری تسلیم حکومت میشود و یا بصورت حکومتی در حکومت در میآید و این خود مقدمه ی آنا رشی و هرج و مرج خواهد شد، به

عبارت دیگر تشکیل شورای انقلاب را عمل ضدانقلابی میدانم و بنابراین در چنین مؤسسه ای شرکت نمیکنم .

س - آقای بختیار در آن موقع هنوز نخست وزیر بودند؟

ج - بله هنوز نخست وزیر بود و خمینی هم نیآمده بود. اتفاقاً این نکته را بعداً بهشتی در یکی از جلسات اولیه مجلس شورای اسلامی که با حضور ایشان به عنوان رئیس دیوان کشور تشکیل شده بود برای نمایندگان بیان کرد و گفته بود، کسی که از روز اول مخالف با شورای انقلاب بود و بابت آن داده و قبول عضویت آن نکرد دکتر سنجابی بود و شاید هم حق با او بود. این مطلبی است که بنده از خود ایشان نشنیدم ولی از بعضی از نمایندگان که در آن جلسه بودند و از قول او حکایت کردند شنیدم . حالا از آن سه نفر هم بهشتی و هم مطهری کشته شده اند ولی منتظری حیات دارد و هست . در این ایام که واپسین روزهای نظام از هم گسیخته ی پادشاهی بود مراجعات به من فوق العاده زیاد بود. از جمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی و بلا تکلیفی و سردرگمی شده بودند مراجعه میکردند. در مرحله ی اول تنها نمایندگان اقلیت تازه بوجود آمده میآمدند. آنها قریب چهارده نفر بودند که گاهی تنها و تنها و گاهی با هم میآمدند. از جمله وقتی آقای خمینی اعلامیه ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند، آنها نظر مرا خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر؟ من به آنها گفتم که استعفاندهید تا مجلس هست باقی بمانید شاید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد. بعد از آنها عده ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند. از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود و یکی هم نایب رئیس مجلس .

س - ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج - نخیر ریاضی رفته بود.

س - بعد مجدداً به ایران برگشته بود در زمان انقلاب ؟

ج - بهر حال ریاضی آنوقت ریاست مجلس را نداشت . دکتر سعید رئیس

بود و یکی نفر دیگر که اسمش اکنون بخاطر من نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیار تشکیل شده بود .

س - و بختیار هم میخواهد که از اینها رأی اعتماد بگیرد .

ج - من به آنها گفتم : آقایان درست است که ملت ایران شمار آنها نمیداند و این

مجلس نماینده مردم نیست اما شمایر حال در کرسی و در مقام نمایندگی مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شمارا داشته اند و در مواقع حیاتی اقداماتی بر طبق خواسته ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده اند. مثلاً مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری با دکتر مصدق و غیره. شمالان در مجلس هستید هم برای رفع غائله‌ی مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هر نوع اتهامی از خودتان میتوانید يك اقدام مؤثری بکنید و آن اینست که چند نفر از شما جرأت بکنند و طرحی بقید سه فوریت به مجلس بدهد که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیار از عهده‌ی حل مشکلات کنونی ایران بر نمیآید و وجود و حضور ایشان مانع حل مسئله ایران بطور مسالمت آمیز است بنابراین پیشنهاد میکنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود. و در رأی گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدهید که مجبور به استعفا بشود. آنوقت است که راه باز میشود برای اینکه شخص صالحی که مورد توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب بکنید. رئیس مجلس به من وعده داد که اگر آقای خمینی باین ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله‌ی وقایع و مطالبی است که تا کنون در تاریخ انقلاب اخیر ایران علنی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند و بعد از آنها بنده و مهندس بازرگان و ملیون دیگری که با ما بودند ایستاده و منتظر بودیم. طیاره آقای خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان و همراهانشان بر سر پله‌های تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم برایشان دست زدند و الله اکبر گفتند. ایشان هم بر سر همان پله‌ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده و متوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلاً توضیح بدهم بعد از جریان بر سر کار آمدن حکومت دکتر بختیار، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پاریس رفت تا گزارش امر را با اطلاع ایشان برساند و با آقای خمینی در تماس باشد. در حینی که آقای خمینی سخنرانی میکرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرعت و مستقیماً به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره باغی برسانم و از این جهت از خدمتتان مرخص میشوم و بعد زیارتتان میکنم. فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتند و سوار هلی کوپتر شدند.

س - هلی کوپتری که آقای ربیعی فرمانده نیروی هوایی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی

در هر حال .

ج - بله باهلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرارفتند .

س - اول سواروانت شدند، فیلمش هست ، بعد از نقطه ای که دقیقاً من یادم نیست

از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرارفتند .

ج - علت اینکه این قسمت را نمیتوانم توصیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون

آمدیم من مستقیماً بمنزل برگشتم .

س - اصلاً جمعیت اینقدر زیاد بود .

ج - بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتوموبیل رفتن غیر ممکن بود و بنده از فرودگاه

بمنزل برگشتم و آقای خمینی با اتوموبیل و بعد باهلی کوپتر رفتند به بهشت زهرا . روز صبح

بعد به ملاقات آقای خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق بدیدار ایشان نشدم .

شب آن روزی من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست بخاطر ندارم . بنظر من این قرار

تلفونی فوری برای دلجویی از پیش آمد صبح بود که من نتوانستم ایشان را ببینم و در میان

انبوه جمعیت ماندم . شب دیر هنگام بود که من به محل اقامت ایشان در مدرسه ی

علوی رفتم . نگرانیهایی از مقاومت و یا کودتای نظامیان احساس میشد . ملاقات

کنندگان و پیرامونیان آقایارفته بودند و یادراتاقهای دیگر بودند . در خدمت ایشان فقط

سید احمد آقا فرزندشان بود و من بایشان گفتم که آقا تبریک میگویم انقلاب پیروز شده

و حل مشکل بختیار بزودی صورت میگیرد . برای از میان برداشتن این باقیمانده رژیم

به دو ترتیب ممکن است عمل کرد: یکی بادرگیری نظامی و مسلحانه دیگر از طریق

عادی و قانونی موجود . بنظر بنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند

به خیابانها و مغازه ها و بانکها را آتش بزنند و به سربازخانه ها و سازمانهای دولتی حمله

کنند ، علاوه بر اینکه ممکن است با مقاومت و واکنش ارتش روبرو بشود و موجب

کشتار و خونریزی و خرابی زیاد خواهد شد بنابراین اگر بشود یک راه مسالمت آمیز و قانونی

پیدا کرد خیلی مفید تر و مؤثر تر خواهد بود . آقا گفتند ، به چه ترتیب ؟ من جریان مذاکره

بارئیس مجلس و قول و قرار ی که آنها داده بودند با ایشان در میان گذاشتم و گفتم که

آنها قول داده اند در صورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتماد حکومت بختیار را ساقط

کنند و رأی تمایل به کسی بدهند که مورد نظر شما باشد . گفتگوی آن شب در زمانی

بود که بختیار بر سر کار است و آقای خمینی هم هنوز بازرگان رامعین نکرده بود . آقای

خمینی شکفته و خوشنود شد . گفتم بسیار عمل خوبی است من هم با این ترتیب موافق

هستم .

س - ولی قبلا مجلس رأی اعتماد به آقای بختیارداده بود .

ج - بله داده بود و حالا فکر ما این بود که در یک جلسه ی فوق العاده به ترتیبی که گفته شد تجدید رأی بکنند و ایشان را با دادن رأی عدم اعتماد ساقط بکنند . گفتم پس اجازه میفرمائید من در این موضوع با آقایان صحبت کنم . گفتم ، فوری بکنید . نکته جالب توجه اینست که پس از حرفهای من و موافقت آقای خمینی ، سید احمد آقا گفت آقایان نمایندگان مجلس اگر اینکار را بکنند در مقابل انتظار و توقع همراهی و مرحمت از شما دارند . آقا گفت ، در اسلام توبه تادم آخر جایز است و این عمل را اگر بکنند بمنزله ی توبه ی آنها خواهد بود . خدا شاهد است این عین کلامی بود که خمینی گفت . و بمن اجازه داد که کار را دنبال کنم . من به منزل که رسیدم بلافاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم . او در جواب من قدری تمجیح کرد . بعد گفت ، میتوانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را ببینم ؟ به منزل آقای خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من اورا نمی پذیرم ولی او بیاید منزل شما و من نیز نماینده ای از طرف خودم میفرستم که با او مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید . من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم و او قبول کرد که فردا شب بمنزل من بیاید و آقای خمینی هم یک نفر نماینده بفرستد . فردا شب او سر ساعت آمد و نماینده آقای خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند . در آنجا من جریان مذاکرات و قرارهای گذشته را دوباره در حضور رئیس مجلس و اردبیلی مطرح کردم . اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای خمینی تأیید و تشویق کرد و گفت ، این خدمتی است که شما به مملکت و به خودتان میکنید و اینکار را بکنید . ولی در صبح آن روز یک قرار اتحاد و اتفاتی در مجلس و در میان افسران به پشتیبانی از بختیار صورت گرفته بود . حالا بر سر اقدامات هایز ر بوده بر اثر اقدامات خود افسرها بوده یا تا کنید و سفارش شاه درست نمیدانم . افسران فرمانده سازمانهای اصلی ارتش بیعتی با بختیار کرده بودند نمایندگان هم در یک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند . رئیس مجلس در جواب من و آقای اردبیلی اظهار عجز کرد و گفت ارتشی ها مجلس را مرعوب کرده اند و آن ترتیبی را که قبلا در خدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است در مجلس پیشرفت نکند . آقای اردبیلی اول بایان تحبیب و بعد بصورت تهدید به او گفت ، اینکار را اگر شما بکنید خودتان را از خطر و محاصره نجات میدهید و اگر نکنید زیانش به سختی عاید خود شما خواهد شد و این

رامن از طرف آقابه شمامیگویم، رئیس مجلس قول داد که فردا در مجلس اقدام بکنندولی یاخواست ویا از عهده بر نیامدوبه طفره وتعلل گذراندند. بعدابنده شنیدم وشایددریک کتابی هم خواندم که اواین موضوع رادرمیان نمایندگان مطرح کرده بودولی بر اثر اقداماتی که درمیان افسرهاشده وفشارهائیکه بر نمایندگان واردآمده بودعملش بی نتیجه ماند. تااینکه هجوم مردم به خیابانهاشدت واوج گرفت وروزبروز دکانهامیسوخت ،بانکهامیسوخت ،سینهاومؤسسات تجارقی بزرك میسوخت وکم کم مردم کلانتریهارابه تصرف آوردندوبطرف سربازخانه هاحمله ورشدندوسرانجام امرآرتش ناچارشدندکه بیطرفی یعنی درواقع تسلیم ارتش رااعلام کنند. دراینجامطلبی هست که تذکروتوجه به آن لازم است وان اینست که قریب یکماه بود افسر عالیرتبه ای بادرجه سپهبدی یا بالاتر، از طرف آمریکا بنام ژنرال هایزربه ایران آمده بود.

س - معاون فرمانده پیمان ناتو؟

ج - بله واین يك انتخاب بسیارناشایست ودرعین حال دوپهلوبودانتخابی که ازیکطرف بوسیله برژنسکی ودارودسته اومأموریتش این بود که يك کودتای نظامی درایران ترتیب بدهدوازطرف دیگر بوسیله وانس وزیر خارجه وخود کارتر رئیس جمهور آمریکا دستور داشت که حکومت بختیار را بوسیله ی نظامی هاتقویت بکنند واز بروز کودتا علیه او جلوگیری بعمل آورد. این مأموریت دوپهلواز طرفی واختلاف هایزر با سالیوان سفیر آمریکا از طرف دیگر سردرگمی ودرماندگی عجیبی درمیان افسران ارتش ومجلسیان وحکومت بختیار که همه چشم به آمریکا دوخته بودند بوجود آورده بود. از طرف دیگر همین ژنرال آمریکایی باتعلیماتی که ازمقامات مربوطه خود داشت با بعضی از عناصر روحانیت وغیر روحانی انقلاب وارد ارتباط شده بود. بر حسب اطلاعاتی که من داشتم وبعد هم تأیید شد او مکرر با افرادی مانند مهندس بازرگان وناصرمیناچی وبهشتی ملاقات میکرد. همین آقایان از طرف دیگر با سالیوان ومأمورین سفارت آمریکا که نظرهای متفاوتی باهایزر داشتند در ارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیر قابل انکار ازمداخلات غیرقانونی وجاهلانه ی آمریکائیان در امور داخلی ایران وارتباط مستمر بعضی از عناصر انقلاب با آنهاست. امرای ارتش ایران هم ازمقام واحدی اطاعت نمیکردند، باتجربه وتقسیمی که شاه در ارتش بوجود آورده بود. نیروی هوایی دستگامی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه

دیگری، گارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریایی هم دستگاه دیگری و همه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت بحالت حیرت زدگی افتاده بودند و چون در گذشته همه ی امر ارتش وابسته به شخص شاه بودند بارفتن شاه آنها مانند بدن بدون سر شده بودند. در این سردرگمی و بلا تکلیفی بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودشان راه مفروضاتی در سازش با آخوندها و آخوندانها پیدا کنند. از جمله بعضی از آنها مانند قره باغی و دیگران با مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی مرتبط شدند. در تمام این جریانات بنده حتی یکبارنه با بازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با هایزر و سالیوان و نه با بختیار و دارودسته او ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل میدادند دعوتی از من بعمل نیامد. تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسر احمق مورد اعتماد کارتر چه چگونگی آمد و چگونه رفت .

س - آقای دکتر شما اشاره کردید وقتی آقای فروهر با آقای خمینی و همراهان ایشان به ایران آمدند به شما گفتند که يك پیغامی برای آقای قره باغی دارند. شما هرگز متوجه شدید که آن پیغام از کی بود و محتوی آن چه بود؟

ج - بله . بنده حتی متن آن پیغام را هم بعد ایدم ، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر بمن نشان داد . پیغامی مختصر در چند سطر تأمین به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمین برای آینده خودشان داشته باشند .

س - این پیغام از کی بود؟

ج - از خود آقای خمینی .

س - آقای خمینی این پیغام را داده بودند؟

ج - بله ، نامه ی آقای خمینی بود بعنوان قره باغی .

س - که به نظامی ها تأمین داده بود که اگر با انقلاب همراهی کنند . . .

ج - بله اگر آنها با انقلاب همراهی کنند تأمین آینده را داشته باشند . در همین زمان بود که ارتش اعلام بیطرفی کرد که مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود . امرأه ارتشیان اعلام کردند که به سر بازخانه ها و پناهگاههای خودشان بروند ولی در پناهگاههایی کنه از خودشان دفاع هم نکردند و چریکهایی که اسلحه داشتند با جمعیت انبوه مردم به سر بازخانه ها حمله بردند .

س - بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و همافرها شد؟

ج - بله بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و همافرها شد و فرمانده گارد سلطنتی به قتل رسید دیگر ارتش در واقع از هم پاشیده بود و مردم مهاجم ریختند توی سربازخانه ها و با آن وضع فجیع سربازخانه ها را غارت کردند. شاید قریب سیصد هزار اسلحه بدست افراد غیر مسئول که معلوم نیست وابسته به چه جمعیت و چه دارو دسته ای بودند افتاد و بلافاصله جناب دکتر بختیار هم که آنهمه خود نمایی و ظاهر سازی و قدرت نمایی میکرد فراری و مخفی شد و بعد همانطور که خودش نوشته و ما نمیدانیم به چه ترتیبی بود بوسیله پاسپورت يك دولت خارجی و با تغییر قیافه از ایران خارج میشود پاسپورت يك دولت خارجی که بر حسب احتمال کلی یا پاسپورت سفارت انگلیس بوده و یا پاسپورت فرانسه .

س - شما این روزها کجا بودید آقای دکتر سنجابی؟ همین برخورد و این چیزها که انجام شد.

ج - این روزها من غالباً در منزل بسیار متأسف و متحیر بودم .

س - شما تماسی در این روزهای آخر با لایحه این دو روز آخر با آقای خمینی نداشتید؟

ج - نخیر، من ملاقاتی که با آقای خمینی داشتم همان بود که شب دوم بعد از آمدن ایشان به تهران داشتم و بعد از آن که ایشان آقای مهندس بازرگان را بعنوان نخست وزیر انتخاب کردند دیگر نه من ایشان و نه آقای مهندس بازرگان را ملاقات نکردم تا آنکه مهندس بازرگان داریوش فروهر را پیش من فرستاد و تقاضای همکاری کرد و گفته بود که فلان کس هر سمتی که میخواهد در دولت انتخاب بکند و وزارت خارجه را بمن تکلیف کردند، بنده هم بنا بر مصالحی قبول کردم . یکی اینکه اگر من قبول نمی کردم از همان روز اول میگفتند که دکتر سنجابی و دوستان و رفقایش حاضر به همکاری با حکومت انقلاب نشدند و از روز اول جدایی انتخاب کردند. دوم اینکه عده ای، از امثال همین آقای بختیار و غیره، میگفتند فلان کس اینقدر بی ارزش بود که حتی حاضر نشدند مقامی در دولت به او بدهند. دیگر اینکه واقعا میدوار بودم که بتوانیم در حکومت ائتلافی موقت دولت را بر راه صحیحی ببریم و مخصوصاً در سیاست خارجی دولت انقلابی که تازه بر سر کار آمده و واجد درجه اعلا ی اهمیت بود بتوانیم مؤثر واقع شوم و ترتیب صحیحی در روابط با همه کشورهای خارجی مخصوصاً کشورهای همسایه بدهیم و تجدیدنظر و ارزیابی مجددی در روابط ایران با همه ی کشورهای و مخصوصاً بر قدرتها و در قراردادها و معاملاتی که با آنها داریم بعمل آوریم و بالاخره وزارت